

ضرورت مزاری پژوهی



حسین رهیاب (بلخی)

که مورد تأیید دوستان همکار قرار گرفت. جدا از این یکبار بعد از شهادت مزاری با استاد دانش و جمعی از دوستان به خانه مزاری رفته‌ام. آن روز در سال ۱۳۷۶ خورشیدی مهمان استاد دانش بودیم و با همراهی ایشان به خانه شهید مزاری رفتیم. زینب آن زمان دختر کوچکی بود. مادر شهید هم همان جا بود و همسرش، هر سه در خانه کوچکی در قم زندگی می‌کردند. خانه‌ای که سازمانی بود و توسط یکی از مراکز، در اختیار خانواده ایشان قرار گرفته بود.

برخی از مسائل اهمیت و افری در زندگی افراد دارد. مزاری از سران سازمان نصر بود و بعد دبیرکل حزب وحدت شد؛ اما او یک خانه نداشت. او برای خودش خانه نخرید و تا زنده بود مستأجر و یا کرایه‌نشین بود. این در حالی بود که گردش مالی یا پول‌هایی که به دست او می‌رسید، به اعتراف بسیاری بالا بود. او تقریباً تأمین‌کننده سازمان نصر و بعداً حزب وحدت بود و به راحتی می‌توانست ده‌ها خانه برای خودش و اطرافیانش بخرد؛ ولی تا زنده بود دنبال خانه و کاشانه نرفت که رفت. مزاری بدون شک به زندگی مادی توجهی نداشت. نه فقط دوستان مزاری که دشمنان او هم با همه اتهامات خود نمی‌توانند او را به مال دوستی، تجمل‌گرایی، دزدی، اختلاس و مادی‌گرایی متهم کنند. مزاری از جهت دیگر علاقه‌ای به ازدواج‌های متعدد هم نداشت. او حتی به صورت طبیعی ازدواج هم نکرده بود. ازدواج او محصول شرایط زمانی بود. وقتی برادر او توسط رقبای حزبی

وقتی ذهنم را می‌کاوم تا خاطره‌ای از شهید مزاری پیدا کنم، چیزی نمی‌یابم؛ زیرا آن زمان یعنی دهه شصت که غوغای احزاب بود، من نوجوانی بیش نبودم و عقلم به حزب و حزب‌بازی قد نمی‌داد. آن چه از احزاب به یاد دارم، دوره «حزب وحدت» است و آن زمان مزاری بیشتر در داخل کشور بود و من در خارج. پس می‌توانم بگویم که هیچ‌گاه مزاری را ندیده‌ام که خاطره‌ای از او داشته باشم؛ اما دروغ نباید گفت، دو بار مزاری را در همان سال‌های اولیه اتحاد احزاب دیده بودم. یکبار در حال سخنرانی در مسجد جامع گوهرشاد مشهد که لابد از دور بوده است. یکبار دیگر در دفتر حزب وحدت در چهارراه راه آهن مشهد. آن روز رفته بودم دفتر حزب وحدت شاید برای انجام کاری. از راهرویی که مشرف به حیاط دفتر بود، عبور می‌کردم که دیدم مزاری در راهرو روی زمین یا روی یک صندلی نشسته است. یک فرد مسلح هم کنارش بود. نمی‌دانم سلام کردم یا نکردم و گذشتم و تمام.

پس می‌توانم مدعی باشم که در عمرم هیچ‌گونه ارتباطی با مزاری نداشته‌ام. نه با خودش آشنایی داشته‌ام و نه عضو حزب او بوده‌ام؛ اما می‌دانم که کارکرد فرهنگی سازمان نصر، حزب وحدت و فعالیت‌های انجام شده توسط برخی از مراکز، همانند مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در قم، مجله حبل‌الله و چاپ برخی از کتاب‌ها و... بیشتر به رویکرد فرهنگی مزاری برمی‌گردد. در سال ۱۳۷۶ ش. در سرمقاله یکی از شماره‌های گلبانگ، اشاره اجمالی به این موارد داشتم

بودند. شاید در همین شرایط شهید سید اسماعیل بلخی یکی از اولین و محدود کسانی بود که تلاش کرد با این فکر مبارزه کند. روایت‌هایی از بلخی نقل می‌شود که می‌تواند این گمان را تقویت کند. روایتی وجود دارد که مزاری در دههٔ چهل، بلخی را از نزدیک دیده و سخت تحت تأثیر او قرار گرفته است. این روایت درست باشد یا نباشد، شکی وجود ندارد که مزاری به شدت از بلخی تأثیر گرفته بود. در حدی که سازمان نصر در دنیای مهاجرت با چاپ اشعار، آثار و گرفتن همایش بلخی‌شناسی، بلخی را زنده کرد و بلخی اگر امروز در جامعهٔ ما شناخته شده است، مرهون تلاش‌های سازمان نصر و به‌ویژه شهید مزاری است. این تعلق خاطر و رابطهٔ بلخی و مزاری هم بر می‌گردد به همان دیدگاه بلخی که تلاش می‌کرد تا

” مزاری زادهٔ شرایط خاص کشور بود. او دههٔ چهل و پنجاه شمسی را درک کرده بود و مظالم دولت‌های زمانه را که برای جوان امروزی غیر قابل باور و بیان است، با گوشت و پوست خود لمس کرده بود. ریشهٔ این مظالم به دورهٔ عبدالرحمان بر می‌گشت؛ یعنی همان زمانی که حکومت جنگ با هزاره‌ها را آغاز کرد و بر اساس روایات، حدود شصت و دو درصد جمعیت آن‌ها را نابود کرد.

“

کشته شد، مجبور شد با همسر او ازدواج کند و زینب دختر او در واقع محصول همین ازدواج تقریباً اجباری بر اساس شرایط است. دشمنان مزاری جدا از مال دوستی، زن دوستی، ساده زیستی و... شخصیت مزاری را به قدرت‌طلبی متهم کرده‌اند. این اتهام خصوصاً بعد از تحولات کابل اوج گرفت و بعد از دو پارچه شدن حزب وحدت، طرح توطئه و کودتا هم چاشنی آن شد. بسیاری از رقیبان و دشمنان مزاری عیب بزرگ او را در قدرت‌طلبی، سرسختی و موارد دیگری از این دست می‌دانند؛ اما قضاوت در این زمینه سخت است و نیاز به دلایل مستحکمی دارد که تا امروز دشمنان او اسناد قابل قبولی برای ادعای خود ارائه نکرده‌اند. از طرفی امروزه نوشتن و گفتن از مزاری سخت شده

است؛ زیرا دوستان او تمام خوبی‌های عالم را از خصایص او می‌دانند و اجازه نمی‌دهند شخصیت او به درستی مورد بررسی و قضاوت قرار گیرد. دشمنان او هم مرتب بر سیاه‌گویی‌های خود می‌افزایند. این افراط و تفریط متأسفانه نفعی برای مزاری ندارد و در واقع کلاً شناخت شخصیت او را مشکل و مشکل‌تر می‌کند.

مزاری زادهٔ شرایط خاص کشور بود. او دههٔ چهل و پنجاه شمسی را درک کرده بود و مظالم دولت‌های زمانه را که برای جوان امروزی غیر قابل باور و بیان است، با گوشت و پوست خود لمس کرده بود. ریشهٔ این مظالم به دورهٔ عبدالرحمان بر می‌گشت؛ یعنی همان زمانی که حکومت جنگ با هزاره‌ها را آغاز کرد و بر اساس روایات، حدود شصت و دو درصد جمعیت آن‌ها را نابود کرد. برده‌داری، برده‌گیری و جوالی‌گری هزاره‌ها از همان دوره آغاز شد. بعدها برده‌داری ممنوع شد؛ اما «حقیر شمردن» هزاره‌ها باقی ماند و تا سقوط حکومت داوود، این وضعیت به صورت رسمی ادامه داشت. البته باید اذعان کرد که هنوز هم همین نگاه در بین مردم افغانستان وجود دارد و برخی خود را برتر از دیگران می‌دانند. نگاه تحقیرآمیز به جامعهٔ هزاره در حدی بود که بسیاری از هزاره‌ها خود از هزاره بودن خجالت می‌کشیدند و در صورت امکان از این نام فراری

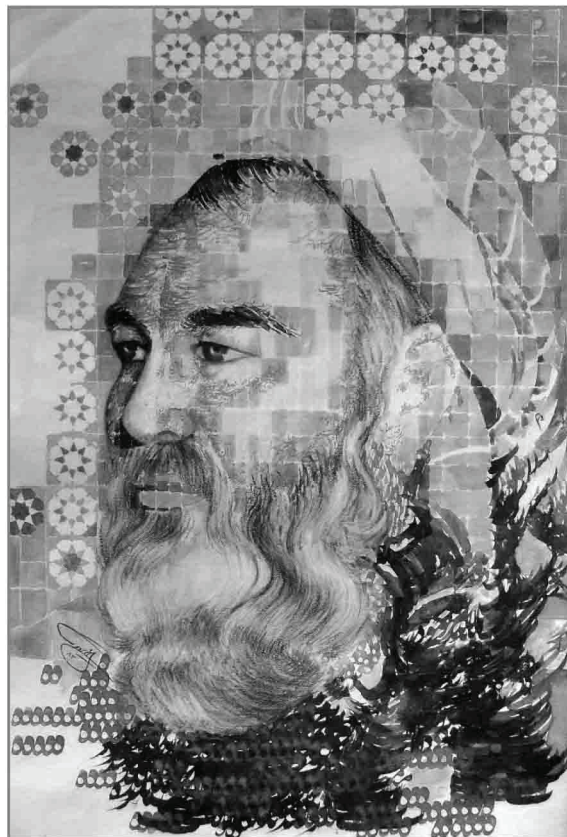
را پیگیری کند. تحولات آن دوره، سریع و عجیب بود. گردش روزگار موجب شد که در آوان سال ۱۳۷۱ خورشیدی دولت نجیب‌الله سقوط کند و زمینه برای ورود مجاهدین به کابل فراهم شود.

بعد از چندی مزاری به عنوان دبیرکل حزب وحدت وارد کابل شد و این در شرایطی بود که کابل توسط احزاب به چند تکه جدا تقسیم شده بود. جنگ‌های داخلی که ابتدا بین مسعود، حکمتیار و دوستم آغاز شده بودند، به زودی تمام کابل را فرا گرفت. عوامل آن و مقصر آن چه کسی بود؟ کدام گروه به کدام یک حمله کرد؟ کشورهای خارجی چه نقشی داشتند؟ و هزاران سوال دیگر را باید در جای دیگر جست‌وجو کرد؛ اما واقعیتی که وجود داشت این بود که احزاب مستقر در پاکستان علاقه‌ای به حضور حزب وحدت در کابل نداشتند. آن‌ها یا این مطلب را به صورت رسمی اعلام می‌کردند و یا به صورت غیر رسمی به آن عملاً معتقد بودند. خصوصاً در تقسیماتی که آن‌ها در پاکستان انجام داده بودند، سهمی برای حزب وحدت قائل نشده بودند. از نظر سیاسی در این مورد مذاکره یگانه راه‌حل به شمار می‌رفت. در جریان تحولات کابل هم این مذاکرات وجود داشت؛ اما از طرفی سقوط یکباره دولت نجیب موجب شده بود که همه چیز در هم تنیده شود. ارتش و ملیشه‌های دولتی هر کدام به قوم خود گرایش یافته بودند و این‌ها خود موجب تضاد در میان احزاب بودند. حزب وحدت هم از این قاعده به دور نبود و مزاری هم نمی‌توانست جدا از آن قاعده کلی باشد و بخشی از این مردم را از دیگران جدا سازد.

برخی از مخالفین مزاری شخصیت او را به دو دوره تقسیم می‌کنند و می‌گویند مزاری تا زمان استقرار در کابل شخصیت سالم و مثبت داشت؛ اما با حضور در کابل یک‌باره گرفتار قوم‌گرایی، هزاره‌گرایی و نژادگرایی شد و حتی شدیداً به قدرت‌طلبی روی آورد.

آن‌ها تلاش برای کشتن محمد اکبری و نزدیکان او را که بعداً جناح دوم حزب وحدت را تشکیل دادند، یکی از اعمال مزاری برای کسب قدرت بیشتر می‌دانند؛ اما افراد بی‌طرف نمی‌توانند به راحتی چنین حکمی صادر کنند. قضاوت تاریخی نیاز به اسناد محکمه‌پسند دارد که تا امروز ارائه نشده است.

اما تغییر نگرش ممکن است واقعیت داشته باشد. این‌ها نه فقط در ارتباط با مزاری که در مورد همه احزاب جهادی صدق می‌کند. احزاب و رهبران آن‌ها تا آن روز در خارج از کشور فقط مشغول چانه‌زنی برای کسب کمک‌های خارجی بودند. آن‌ها مدیریت اجرایی را تجربه



و... می‌شد. جدا از جنگ و مبارزه و گسترش نفوذ سازمان در برخی از مناطق که یک فعالیت تشکیلاتی به حساب می‌آمد، مهم‌ترین کارکرد مزاری تا زمان تشکیل حزب وحدت و سقوط حکومت نجیب‌الله، بیش‌تر کارکرد فرهنگی بود. این کارکرد شاید آن زمان خیلی به چشم نمی‌آمد؛ اما امروزه در برابر ما قرار دارد. امروزه فعالیت گسترده فرهنگی جامعه ما چیزی نیست که از چشم خودمان و دیگران پنهان باشد. حتی اگر برخی از ما آن را نبینیم یا منکر باشیم، دیگران آن را خوب می‌بینند و می‌فهمند. در این تغییر شگرف و بزرگ فرهنگی، مزاری نقش و سهم زیادی دارد که دوست و دشمن او نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

شهید مزاری تا تشکیل حزب وحدت، یک شخصیت فرهنگی و تشکیلاتی بود که بیشتر چهره او در سازمان نصر تبارز کرده بود؛ اما با تشکیل حزب وحدت، زمینه‌ای پیش آمد که او بیرون از سازمان نصر هم دیده شود.

با تشکیل «حزب وحدت اسلامی افغانستان» مزاری به عنوان دبیرکل حزب انتخاب شد. همین انتخاب، مزاری را در راهی قرار داد که می‌توانست آرمان‌های بزرگ مردم خود

عقب‌نشینی سیاسی یا نظامی در مقابل مشتی دیوانه زنگی که هر روز از روی کوه تلویزیون و تپه‌های اطراف، صدها موشک بر روی ملت بی‌گناه خود «فیر» می‌کردند، جز نابودی ارمانی نداشت.

اگر قرار بود حزب وحدت چنین کند، بهترین راه این بود که کلاً کابل را ترک کند و به همان بامیان برگردد. یا تسلیم یکی از احزاب شریک در قدرت شده و نیروهای خود را در کنار نیروهای آن حزب با یک حزب رقیب دیگر به جنگ وا دارد؛ زیرا آن چه در آن زمان واقعیت داشت، جنگ خانه‌مان سوزی بود که به هر صورت ادامه می‌یافت. سرزنش مزاری برای ایستادگی در مقابل رقبا در آن شرایط نتیجه‌ای برای حزب و مردم نداشت.

شاهد مثال آن، عملکرد جناح رقیب است که با وجود تسلیم شدن

به حزب جمعیت، حتی بعد از شهادت مزاری که بدون رقیب به یکه تازی رسیده بود، نتوانست نقش مهمی به دست بیاورد.

در آن شرایط مزاری همان آرمانی را دنبال می‌کرد که از گذشته دنبال آن بود. او همانند سید اسماعیل بلخی، می‌خواست جامعه هزاره در کنار دیگر اقوام کشور یک جامعه یک‌دست، متحد، برابر و برادر را تشکیل داده و زندگی مسالمت‌آمیزی را تجربه کند. بلخی هم دقیقاً همین را می‌خواست و برای آن صدها تهمت شنید. برای همان به زندان رفت. برای همان تحقیر شد و برای همان جان خودش را از دست داد. همان آرمان و همان تلاش‌ها از بلخی یک شخصیت ماندگار ساخت.

مزاری هم همان آرمان را دنبال می‌کرد. همان راه را می‌پیمود و برای رسیدن به جامعه بدون تبعیض تلاش می‌کرد. او هم برای آرمان خودش تهمت شنید، تحقیر شد و آخرش مظلومانه به شهادت رسید؛ اما از آرمان‌های خودش و خواسته‌های انسانی خودش دست برد نداشت. همان آرمان و مبارزه او برای رسیدن به آن‌ها و در نهایت جان دادن در راه «هدف»، مزاری را مزاری ساخت!

مزاری با آرمان‌هایش از میان ما رفت. هواداران مزاری اینک بعد از گذشت سال‌ها از شهادت او، هر ساله در ماه

با تأسف در طی این سال‌ها همان قدر که دشمنان شهید مزاری برای اثبات نقش منفی او در تحولات معاصر کشور به دنبال مدرک و سند بوده‌اند و آثاری منتشر کرده‌اند، دوستان او (به هر دلیلی) به راحتی از این ماجرا عبور کرده‌اند و صرفاً یاد مزاری را فقط در چند جلسه تشریفاتی سالیانه خود گرامی داشته‌اند.

نکرده بودند. تحصیلات کلاسیک نداشتند. تصور آن‌ها هم از دولت و حکومت یک سری چیزهای «تخیلی» بود که بیشتر در کتاب‌های «سید قطب» خوانده بودند و چنین پنداشته بودند که با سقوط حکومت وقت، می‌توانند حکومت اسلامی تشکیل داده و احکام اسلامی را در جامعه عملی کنند. در عمل، احزاب برای حکومت و اداره جامعه برنامه‌ای نداشتند. آنان در جهل مرکب به سر می‌بردند. در کابل مشخص شد که رهبران احزاب توان اداره افراد حزب خود را ندارند تا چه رسد به این که برنامه و فکری برای اداره جامعه داشته باشند.

در چنین شرایطی که کابل، به منطقه جنگی تبدیل شده بود و هر گروه پرچم یک قوم را به دست گرفته بود و برای نابودی دیگران تردید

نمی‌کرد، حزب وحدت به ناچار به عنوان ممثل یک گروه قومی معرفی شده بود.

وقتی تاجیک‌ها همه جمعیتی شده بودند، پشتون‌ها به حزب اسلامی و گروه سیاف پیوسته بودند، ازبک‌ها به گروه ژنرال دوستم و ... هزاره‌ها چاره‌ای جز حضور در حزب وحدت نداشتند. در این شرایط به نظر می‌رسید که مزاری «قوم‌گرا» شده است؛ زیرا او از حقوق بخش بزرگی از جامعه که در افغانستان، دیگران آن‌ها را به عنوان «هزاره» می‌شناختند، حرف می‌زد و برای به دست آوردن آن تلاش می‌کرد. استفاده از این عناوین محصول شرایط آن روز کشور است که توسط احزاب به تباهی کشیده شده بود. آن چه مزاری از گذشته در ذهن داشت در واقع چیزی جز «عدالت» و «مساوات» نبود. او می‌خواست افغانستان یک حکومت مردمی و به دور از تبعیض‌های گذشته و مبتنی بر شایسته‌سالاری داشته باشد؛ اما او وقتی می‌دید همه چیز در کشور بر اساس قومیت و بر مبنای زور و قدرت تقسیم شده و می‌شود، به خود حق می‌داد برای رسیدن جامعه هزاره به سهم عادلانه تلاش کند.

نسبت دیگری که به مزاری داده می‌شود «کله شقی» یا قاطعیت و عدم انعطاف او در وقایع کابل است. دشمنان او یا فکر نمی‌کنند و یا خود را به «تجاهل» می‌زنند؛ زیرا

حوت ایام شهادت استاد مزاری را گرامی می‌دارند. مردم و جریان‌ها، احزاب و تشکل‌های زیادی هر ساله به مناسبت شهادت مزاری از او تجلیل می‌کنند. مراسم تجلیل و نکوداشت مزاری قبل از این که عمیق و متفکرانه باشد، عمدتاً تشریفاتی و یادبودی است که در جامعه به «عادت» تبدیل شده است. تجلیل‌گران برنامه گرفته و یاد مزاری را گرامی می‌دارند؛ اما توجهی به مزاری‌شناسی ندارند.

حقیقت این است که در دوره معاصر تاریخ کشور ما، شهید مزاری تنها کسی است که در برابر او دو گروه قد علم کرده‌اند. یا شاید بهتر باشد بگوییم که جامعه ما در برابر شهید مزاری دقیقاً به دو دسته تقسیم شده‌اند، دوستان مزاری و دشمنان مزاری. تصور نمی‌کنم در کشور ما کسانی باشند که در ارتباط با شخصیت مزاری بی‌طرفی پیشه کرده باشند. مزاری نه تنها در تاریخ معاصر که شاید در تاریخ بلندمدت ما تنها کسی باشد که قضاوت افراد جامعه ما را نسبت به خود دقیقاً به دو گروه تقسیم کرده است:

گروه اول کسانی‌اند که او را دوست دارند و در این دوستی انگیزه‌های مختلفی وجود دارد. دوستان شهید مزاری از افراد و گروه‌های مختلفی تشکیل شده و با گذشت زمان بر شور و حرارت «مزاری‌دوستی» این افراد نیز اضافه می‌شود. امروزه بسیاری معترفند که نسل جوان «مزاری‌ندیده» جامعه ما نسبت به نسل «مزاری‌دیده»، گرایش و علاقه بیشتری به آن شهید دارند. این نسل با تلاش‌های فراوان یاد او را گرامی داشته و هر ساله در نقاط مختلف دنیا خالصانه برای او مجالس یادبود برپا می‌کنند. در واقع مزاری تنها رهبر «مردمی» به معنای واقعی کلمه است که دوست‌داران او بدون هیچ‌گونه منفعتی از جیب، وقت، فرصت، امکانات و داشته‌های خود مایه گذاشته و برای او در حد توان خود در گوشه گوشه دنیا مجالس یادبود برپا می‌کنند.

گروه دوم دشمنان مزاری هستند که اینان نیز انگیزه‌های مختلفی دارند. دشمنان شهید مزاری نیز همانند دوستان او ترکیب یکسانی ندارند. کسانی هستند که وظیفه مقدس خود را در دشمنی با مزاری می‌دانند و کسانی هم هستند که با او مشکل شخصی، فکری و حزبی و... داشته‌اند و کسانی هم تلاش دارند به عنوان افراد بی‌غرض نسبت‌های دیگری را متوجه او کنند. برخی از دشمنان مزاری نیز همانند دوستان او در دشمنی خود سرسختند و به این دشمنی افتخار می‌کنند. برخی از آنان این دشمنی را وظیفه مهم اجتماعی خود می‌دانند. اینان نیز برای «مزاری‌زدایی»، از جامعه تلاش کرده و همانند دوستان او از

جیب، وقت، فرصت، قلم و قدم خود مایه گذاشته و مزاری را یگانه عامل تمام مشکلات و اختلافات جامعه و تداوم آن معرفی می‌کنند.

دو قطبی شدن جامعه در برابر شهید مزاری مسئله ساده‌ای نیست. عوامل و دلایل فراوانی دارد و باید جدی گرفته شود؛ اما واقعیت این است که جدا از دوستی‌ها و دشمنی‌های موجود، شناخت ما از شهید مزاری اندک است و به جای این که مبتنی بر واقعیت باشد، بیشتر بر پایه احساس و عاطفه قرار دارد.

از زمان شهادت مزاری تا امروز هیچ‌گاه تحلیل بی‌طرفانه، عالمانه و پژوهش علمی مبتنی بر واقعیت‌های موجود در ارتباط با عوامل و دلایل بروز و ظهور شخصیت شهید مزاری، بررسی نقش او در زمان خودش و تأثیر آن در جامعه، زمینه تشکیل احزاب، عوامل منتج به تشکیل حزب وحدت، بررسی دقیق حوادث کابل و نقش افراد و جریان‌های سیاسی و نظامی در آن و... صورت نگرفته است.

با تأسف در طی این سال‌ها همان‌قدر که دشمنان شهید مزاری برای اثبات نقش منفی او در تحولات معاصر کشور به دنبال مدرک و سند بوده‌اند و آثاری منتشر کرده‌اند، دوستان او (به هر دلیلی) به راحتی از این ماجرا عبور کرده‌اند و صرفاً یاد مزاری را فقط در چند جلسه تشریفاتی سالیانه خود گرامی داشته‌اند.

برای انسان‌ها البته این نوع مسائل دور از ذهن نیست؛ اما در نهایت و با گذشت بیست و دو سال از شهادت مزاری، دوستان او باید از برپایی مجالس تشریفاتی عبور کرده و به جای برپایی محافل یادبود «کم‌خاصیت»، «مزاری‌پژوهی» را روی دست بگیرند. دوستان شهید مزاری به خوبی می‌دانند که امروزه بخش عمده‌ای از اسناد تاریخی مربوط به دوره شهید مزاری موجود است.

امکان جمع‌آوری خاطرات و تدوین تاریخ شفاهی وجود دارد. مهم‌تر از همه بسیاری از افرادی که با مزاری بوده‌اند و در کنار او مبارزه کرده‌اند، هنوز هم در همین جامعه نفس می‌کشند و... این فرصت‌ها نباید از دست برود.

اگر دست روی دست گذاشته شود و دوستان مزاری وقت خود را با جلسه‌های تشریفاتی سالیانه که متأسفانه سال به سال گرفتار تعدد نیز می‌شود، تلف کنند، روزی روزگاری برای جریان دوم، سوم و نسل‌های بعدی فقط نامی از شهید مزاری باقی خواهد ماند و این نام هم در پرتو فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر و شبانه‌روزی دشمنان او آکنده از عیب‌ها و اتهاماتی می‌شود که پاک کردن آن برای نسل‌های آینده اگر محال نباشد، سخت و دشوار خواهد بود.